

تبارشناسی انگاره قرآنی قلب

بگم عقبه*

حامد خانی (فرهنگ مهرش)**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۲/۱۵

چکیده

از گذشته‌های دور در فرهنگ‌های مختلف بشری کارکرد قلب در بدن انسان پرسش‌برانگیز بوده و وظائف مختلفی به این عضو نسبت داده شده است. در قرآن کریم نیز قلب از جمله اندام‌هایی از بدن انسان است که نامش ذکر و طیف گسترده‌ای از واکنش‌های هیجانی و عاطفی یا کنش‌های عقلانی و معرفتی به آن منتسب می‌شود. این توصیف سبب شده است از نگاه مفسران مسلمان، تطبیق مفهوم قرآنی قلب با عضو صنوبری درون سینه همواره امکان‌پذیر به نظر نرسد و این‌گونه، در گذر زمان درک‌های دیگری هم از این مفهوم قرآنی بازنموده شود. در این مطالعه بنا داریم زمینه‌های کاربرد این انگاره را در قرآن کریم بازشناسیم و دریابیم انگاره قرآنی قلب، احیاناً امتداد کدامیک از انگاره‌های باستانی است؛ یا به بیان بهتر، چه نسبتی با انگاره‌های رایج در فرهنگ‌های دیگر بشری در این باره دارد. چنان که خواهیم دید، انگاره قرآنی قلب از یک سو تشابه معناداری با انگاره قلبی دارد که در عهد عتیق بازتابیده است و از دیگر سو، می‌توان آن را ملتقای انگاره‌های ایرانی، یونانی و اسرائیلی دانست.***

کلیدواژه‌ها: قلب، اخلاط اربعه، تاریخ انگاره قلب، تبارشناسی قلب.

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. Bagomaghbeh@yahoo.com

** دانشیار گروه الهیات، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. (نویسنده مسؤول) Mehrvash@hotmail.com

*** از آقای دکتر یاغش کاظمی (دانشگاه آزاد اسلامی رامسر) در معرفی منابع برای شناخت انگاره قلب در ایران باستان، و آقای دکتر محمدعلی خالدیان (دانشگاه آزاد اسلامی گرگان) که در ترجمه اشعار دشوار عربی با مؤلفان همکاری داشته‌اند سپاسگزاریم.

مقدمه

واژه قلب در شمار قابل توجهی از ۱۳۲ مرتبه کاربردش در قرآن (عبدالباقی، ۱۳۶۴ ش: ۵۴۹-۵۵۱)، با اعضاء دیگر بدن انسان همچون گوش، چشم، پوست و سینه همنشین، یا اوصافی مناسب اعضاء بدن به آن مُنتَسَب شده است. این می‌تواند حاکی از آن باشد که قلب همان عضو گوشتی واقع در قفسه سینه هر انسانی است (برای تصریح به این معنا: قرطبی، ۱۳۷۲ ق: ۱۸۷/۴).

از دیگر سو، در قرآن طیف گسترده‌ای از افعال یا انفعالات نیز به قلب منتسب است: شناخت و ادراک حقایق هستی کار قلب نمایانده می‌شود (مهروش، ۱۳۹۷ ش: ۸-۴)، از این سخن می‌رود که تعقل با قلب صورت می‌گیرد (حج/۴۶)، قلب مرکز شکل‌گیری احساسات و انگیزه‌ها و رفتارها معرفی می‌شود (آل عمران/۱۵۹)، یا از کوری قلب، در پرده بودنش و مهر خوردن بر آن سخن می‌رود (بقره/۸۸). این شواهد برخی مفسران را بر آن داشته است که قلب را مرکز ادراک و تفکر انسان بدانند (سهل تستری، ۱۴۲۳ ق: ۷۰)؛ همچنان که سبب شده است برخی همچون غزالی نیز معتقد شوند مراد از قلب در قرآن کریم نه یک عضو از اعضاء بدن که ساحتی از ساحات وجود انسان است (غزالی، بی تا، ۳/۳-۵). این دو رویکرد علی‌الظاهر با نگرش برخی دیگر (طبرسی، ۱۴۱۵ ق: ۱۵۸/۲) که مرکز قوای ادراکی در وجود انسان را سر و دماغ می‌شناسند، ناهمخوان است.

ارتباط قلب در قرآن با مفاهیم دیگری همچون صدر (نحل/۱۰۶؛ اعراف/۲)؛ فؤاد (اسراء/۳۶)؛ قاصص/۱۰؛ هود/۱۲۰؛ نیز: قرطبی، ۱۳۷۲ ق: ۱۸۹/۱) و نفس (نساء/۶۵؛ یوسف/۵۳؛ اسراء/۲۵) نیز مبهم به

نظر می‌رسد. برخی اینها را مترادف انگاشته (مقاتل، ۱۴۲۴ ق: ۳۸/۲، ۱۵۳، ۲۵۷؛ سهل، ۱۴۲۳ ق: ۹۵؛ ابن ابی حاتم، بی تا: ۱۳۷۳/۴) و برخی نیز میانشان فرق نهاده‌اند (بیان الفرق...، بی تا: سراسر اثر؛ حسن زاده، ۱۳۹۵ ش: ۱۲۶).

طرح مسأله

ابهامات یادشده مطالعات گسترده‌ای را در دوران معاصر برای تبیین مفهوم قلب در قرآن موجب شده است. در این مطالعات نیز کمتر نمونه‌ای می‌توان یافت که رویکرد کلی‌اش متفاوت با اظهارنظرهای مفسران کهن باشد (بلاغی، ۱۹۳۳ م: ۴۸/۱-۴۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۲ ق: ۲۲۳/۲؛ فعالی، ۱۳۸۰ ش: ۶۸).

از جمله استثنائات، مقاله حسن طباطبایی است با عنوان «قلب در قرآن» که در آن درک و فهمی را که در قرآن به قلب منتسب شده، مرتبط با قلب صنوبری واقع در قفسه سینه دانسته است (۱۳۷۶ ش: ۳۴). دلبری نیز در مطالعه خود (۱۳۹۵ ش: ۱۰۴) تأکید دارد که قلب در قرآن فقط ابزاری برای ادراک نیست؛ مبدأ خواست‌های انسان و محرک اعضاء نیز هست. او تصریح می‌کند که قلب، مرکز همه فعالیت‌های ادراکی و انفعالات رفتاری انسان است و این‌گونه، قلب را در قرآن مترادف با عقل می‌انگارد (ص ۱۰۰).

دیگری (نعیم امینی، ۱۳۸۸ ش) نیز، با توجه به کاربردهای قلب در قرآن و هم‌نشینی آن با «سمع و بصر»، این هر سه را ابزارهای درک و فهم می‌داند. وی به این سؤال پاسخ نمی‌دهد که نسبت میان قلب مذکور در قرآن کریم با قلبی که در قفسه سینه جا دارد چیست و بر چه پایه‌ای می‌توان قلب را که عضوی از دستگاه

مقایسه، چه نسبتی میان انگاره قرآنی قلب و انگاره‌های قلب رایج در فرهنگ‌های کهن دیگر است.

تمدن‌های باستانی همسایه

انتظار می‌رود که درک مردمان جهان قدیم از کارکرد قلب، عمیقاً متأثر از مشاهدات عینی ایشان بوده باشد. آنها به طبع درکی از جایگاه قلب در دستگاه گردش خون نداشته‌اند؛ اما بالعبان دیده بودند قلب جایی است که اگر با خنجری زخمی شود، نیروی حیاتی فرد از میان می‌رود و شخص برای همیشه مرده و بی‌حرکت می‌شود؛ همچنان که دیده بودند وقتی هر یک از عواطف در وجود فرد غلیان کنند، قلبش به تپش درمی‌آید. بر این پایه انتظار می‌رود آنها اغلب قلب را کانون وجود انسان و مرکز عواطف و نیروهای حیاتی بدانند و به قیاس معتقد شوند همچنان که زخم خوردن به ظاهر قلب موجب کاهش نیروی حیات می‌شود، آسیب‌های عاطفی نیز که فرد را به افسردگی و کندی می‌کشاند، یک جور زخم خوردن به قلب است. این‌گونه، انتظار می‌رود مهم‌ترین ویژگی قلب از نگاه این مردمان همین بوده باشد که قلب، مرکز عواطف است. نگرشی نزدیک به این پیش‌بینی را می‌توان در میراث فرهنگی غالب تمدن‌های باستانی همسایه با عرب‌ها مشاهده کرد.

الف) در یونان باستان

از نگاه اهالی این فرهنگ، قلب درون سینه مرکز اصلی نیروی حیات و جنبش انسان و مرکز بخشی از اندیشه‌ها به‌شمار می‌رود. ظاهراً افلاطون اولین فیلسوف یونانی است که با بحث درباره نحوه کسب معرفت و جایگاه قوای روحی در بدن انسان تبیینی از این درک

گردش خون در بدن انسان است، همچون سمع و بصر ابزارهایی ادراکی دانست.

به طبع تشبیه قلب انسان به سمع و بصر، ریشه در ویژگی‌های فیزیولوژیک آشکار آن ندارد. شاید بتوان در دانش‌های معاصر اشاره‌ای به تأثیر قلب انسان بر ادراکات آن یافت (Donleavy, Alberti, 2010:40; Pamela & Shearer, 2008: 53- 54؛ احمدی، ۱۳۹۱ش: ۱۱۷)؛ اما وقتی درباره اشاراتی قرآنی سخن می‌گوییم که برای مخاطبان عصر نزول قابل درک بوده‌اند، باید خاستگاه این اشارات را در باورهای عمومی بجوییم که در گذر زمان درباره قلب شکل گرفته‌اند. چنین دید تاریخی را در کمتر مطالعه‌ای می‌توان سراغ گرفت؛ کمتر مطالعه‌ای می‌توان یافت که تحول درک‌ها از قلب را در گذر زمان پی‌جویی کرده باشد.

برای تحقق این منظور لازم است شواهد حاکی از تحول معنای قلب را با رویکردی در زمانی مرور و با توجه به امکان تحول معنای قلب در گذر زمان بر مشکلات پیش‌گفته غلبه شود. لازم است بدانیم که اولاً، در فرهنگ عرب پیش از اسلام، چه درکی از انگاره قلب رایج بوده، ثانیاً، با ظهور اسلام و نزول قرآن کریم چه تحول معنایی پیدا کرده است و ثالثاً، در ادوار بعدی فرهنگ اسلامی چه درک‌های دیگری از این انگاره قرآنی حاصل شده است.

مطالعه کنونی تلاشی برای پاسخ گفتن به پرسش نخست از این میان است. می‌خواهیم بدانیم که اولاً، در فرهنگ‌های پیشاقرآنی همسایه با مخاطبان قرآن کریم چه درکی از مفهوم قلب رواج داشته است؛ ثانیاً، مؤلفه‌های اصلی مفهوم قلب در قرآن کدام است؛ و ثالثاً، در مقام

از قلب ارائه می‌دهد. او روان آدمی را برخوردار از سه قوه خرد، خشم و شهوت می‌شناساند و برای هر یک از این قوا، جایگاهی در بدن انسان در نظر می‌گیرد؛ چنان که عقلانیت در سر جا دارد، عواطف در سینه (قلب) و شهوت‌ها در پایین‌تنه. آنگاه، فضیلت سر را فرزاندگی، فضیلت سینه را تسلط بر عواطف و فضیلت پایین‌تنه را خویشنداری می‌نمایاند (افلاطون، ۴۴۱/۴-۴۴۲).

اندکی بعد در نوشتارهای شاگرد وی ارسطو، قلب همچون مهم‌ترین عضو بدن مطرح می‌شود؛ چرا که وی در مشاهدات خویش از جنین جوجه پرنندگان چنین دریافته که قلب، نخستین عضوی از بدن است که تشکیل می‌شود. ارسطو نیز مثل افلاطون معتقد است بخشی از ادراکات انسان مثل احساسات، ادراکات حسی، حافظه و تخیل در قلب جای دارند؛ اما عقل و هوش در آن جای نمی‌گیرند (Meslin, 1987: 3882; Alberti, 2010: 21). او قلب را اندامی سه‌اتاقه توصیف می‌کند که «روح» یعنی نیروی اصلی حیات و جنبش انسان در آن جای دارد. قلب، اندامی گرم و خشک است و کار اندام‌هایی چون شش‌ها و مغز، خنک کردن آن با ترشح مایعات و اخلاط است (Ejik, no date, 5-6).

در اواخر عصر طلایی فیلسوفان یونان و روم باستان، جالینوس حکیم رومی (د ۱۳۰ م) در رساله‌ای با عنوان *منافع الاعضاء* می‌گوید هیچ عضوی به اندازه قلب، سنگ بنای وجود انسان نیست و قلب، مرکز اصلی گرمای بدن است؛ همان گرمایی که حیات انسان با بودنش جریان دارد (جالینوس، بی‌تا: برگ ۱۰۰ پشت؛ برای ارتباط حرارت قلب با شدت و ضعف قوه غضب: جالینوس، ۲۰۱۶م: ۷۸۸-۷۹۰). جالینوس می‌گوید قلب از گوشتی سفت ساخته شده است؛ چنان

که به‌سادگی زخم نخورد و آسیب نبیند. طبیعت الیاف قلب را چنان ساخته است که در سختی‌ها، فشارها، استقامت‌ها و نیرو نشان دادن‌ها در برابر آسیب، از همه دیگر اجزاء بدن محکم‌تر باشند. هیچ‌یک از اعضاء بدن نمی‌تواند این‌قدر مثل قلب، دمامد کار کند و در حال تپیدن باشد (جالینوس، بی‌تا: برگ ۱۰۰ رو) به نظر می‌رسد این باور کهن در فرهنگ‌های مختلف که از استقامت بسیار فرد با تعبیری همچون «دل قوی داشتن» یاد می‌شود، ریشه در همین نوع نگرش دارد.

این‌گونه، از دید جالینوس قلب مرکز حیات بدن است و انبساط و انقباضی نیز که در وی پدید می‌آید، از همین رو است (جالینوس، بی‌تا: برگ ۱۰۰ رو). قلب وقتی می‌خواهد چیزی را به خود جلب کند، بزرگ می‌شود. الیافش طوری ساخته شده‌اند که به آن اجازه چنین کاری می‌دهند. به همین ترتیب، وقتی قلب نیاز دارد کسی را برای خود نگاه دارد یا احیاناً محبت چیزی دیگر را از خود بیرون افکند، بسیار تنگ می‌شود؛ چنان که در نتیجه فرد مثلاً بدخلق و خو می‌شود (Erikson, 1997, 13).

شایان تأمل است که برخی فرهنگ‌ها در گذشته‌های دور احساسات انسان را براساس اخلاط اربعه تفسیر و تبیین می‌کرده‌اند. بزرگ‌ترین شارح این شیوه جالینوس است. در این شیوه از پزشکی کبد نقش تولید اخلاط را برعهده دارد؛ به‌نحوی که مقدار تولید نامتناسب هریک از این خصلت‌ها، سبب بروز بیماری‌ها و ناهنجاری‌های عاطفی شدید می‌شود (Alberti, 2010: 19). از منظر صاحبان این رویکرد، احساسات و هیجانات فعالیت اساسی قلب شناسانده شده است (همو: ۲۰). جالینوس قلب و کبد را از جمله اعضاء

در جای جای عهد عتیق، تقابلی میان جسد و قلب افکنده می‌شود؛ چنان که یکی نماد بدن ظاهر و دیگری نماد ساحت درونی وجود انسان است (برای نمونه‌ای از اشاره به قلب و جسد به مثابه دو بُعد وجود انسان: مزامیر، ۹/۱۶). یک جا گفته شده است که «قلب‌های شما تا ابد خواهد زیست» (مزامیر: ۲۶/۲۲)؛ کنایه از اینکه بُعدی از وجود انسان، زندگی جاودان را تجربه خواهد کرد. این‌گونه، قلب در عهد عتیق مرکز امیال و خواسته‌های انسان، افکار او و آگاهی‌هایش نیز بازنموده شده است (Cheyne, 1903: 1983). نیز، درباره طهارت قلب، احیاء انسان با دادن قلبی جدید به او و مفاهیمی از این دست سخن می‌رود که می‌توان برای همه ارتباطی معنادار با درک پیش‌گفته از جایگاه قلب در بدن جست.

این‌گونه، به نظر می‌رسد که قلب از نگاه عبرانیان باستان بسیار فراتر از آنکه مرکز عواطف یا عضوی در ساحت مادی بدن باشد، جایگاه یک ساحت وجودی دیگر است. شاید بتوان گفت این ساحت همان است که امثال ارسطو مرکز نیروی اصلی حیات و جنبش انسان می‌نامیدند و اغلب از تعبیر «روح» و امثال آن برای اشاره بدان استفاده می‌کردند؛ باری، مسأله این است که در فرهنگ عبرانی توجه به این وجهه از کارکرد قلب (که مرکز چنین ساحتی است) کاملاً بر توجه به کارکردهای عاطفی قلب و امثال آن غلبه دارد.

پ) در ایران باستان

به نظر می‌رسد که در فرهنگ ایران باستان انسان موجودی بازنموده می‌شود که از دو بُعد مادی و معنوی

می‌شناساند که حیات موجود زنده وابسته به آنهاست (جالینوس، بی‌تا: برگ ۲۴۳ پشت) و یکی را مرکز قوه غضبیه و دیگری را مرکز قوه شهوانیه می‌داند (جالینوس، بی‌تا: ۷۹۲؛ نیز همو، بی‌تا: برگ ۱۱۴، رو)؛ اما از آنجاکه وظیفه تولید اخلاط بر عهده کبد است، می‌توان دریافت که وی جایگاه کبد را برتر از قلب می‌نشانند.

بر پایه آنچه گفته شد، از نگاه یونانیان و رومیان، قلب بیش از هر چیزی مرکز عواطف است؛ مرکزی که از نگاه امثال افلاطون و ارسطو با مدیریت هیجانات نقش مهمی در شکل‌گیری تفکر انسان دارد؛ یا از نگاه امثال جالینوس تأثیرش در هیجانات، کمتر از عضو دیگری همچون کبد ارزیابی می‌شود.

ب) در متون دینی قوم بنی‌اسرائیل

یک درک باستانی دیگر در عهد عتیق پی‌جستنی است. در زبان عبری واژه‌های لَو یا لَوَاو از ریشه لَوو برای اشاره به قلب استعمال می‌شود؛ همان که در قرآن هم ۱۶ بار و همواره در قالب ترکیب «اولوا الالباب» استعمال شده است (بقره/۱۷۹، ۱۹۷) و غالب مفسران مسلمان آن را به معنای صاحبان خرد برگردانده‌اند (نحاس، ۱۴۰۹ق: ۱۰۷/۶؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۳ق: ۱۳/۹).

لَوَاو یا همان قلب در جای جای عهد عتیق مرکز اجتماع خون برای بدن تصور می‌شود و از آنجاکه خون در عهد عتیق نماد حیات است، قلب عضوی است که حیات فرد به آن وابسته است و بر این پایه، «قلب داشتن» در عهد عتیق مترادف است با زنده بودن (Cheyne, 1903: 1983)؛ نیز برای باهم‌آیی جان و قلب در عهد عتیق (سفر تنبیه، ۲۹/۴).

برخوردار است؛ مثلاً در کتاب دینی زرتشت - اوستا - واژه‌های «أهو، دئنا، بئوذ، اروان و فروش» را می‌توان ناظر به بُعدی غیرمادی برای انسان دانست (فروردین یشت: ۱۵۵). ظاهراً زرتشتیان معتقد بوده‌اند که انسان دارای پنج نیروی باطنی و غیرمادی است که برای هر یک وظیفه‌ای مشخص در نظر گرفته شده است (برای توضیح این نیروها: رضی، ۱۳۵۰ش: ۱۱۹؛ وهاب، ۱۳۷۹ش: ۱۵۹). این میان، واژه اوستایی «أهو» که در فارسی «جان» (همان نیروی اصلی حیات و جنبش) معنی شده، در جای‌جای اوستا با قلب که در فارسی باستان دل خوانده می‌شود (Zargar, 2014: 310) رابطه همنشینی برقرار کرده است؛ امری که شاید بتوانش حاکی از آن دانست که «دل» نیز همچون جان به یک ساحت وجودی دیگر انسان اشاره می‌کند؛ مثلاً یک جا گفته شده «دل و جان سرشار از شور و مهر است» (یسنه، هات ۷/۵۳)، یا: «کیست آن سرور پیرو راستی که به آزادکامی و از دل و جان با ایشان بستیزد» (یسنه، هات ۹/۵۳).

این همنشینی را می‌توان حمل بر آن کرد که دل همان قلب جسمانی است که مرکز عواطف شناخته می‌شود. افزون بر آن، در کتاب *وندیداد* - بازتاباننده قوانین زرتشتی - از اندوه انسان با تعبیر «زردغنیه» به معنای «دل پردرد از امری داشتن» یاد می‌شود (وندیداد، فرگرد ۱۵/۱)؛ مرکب از دو جزء «زردیه» به معنی قلب، میان و مرکز و «غنیه» به معنی کُشنده و آزاردهنده (رضی، ۱۳۷۶ش، ذیل فرگرد ۱۵/۱، شماره ۱۱۱).

در تصاویر منقوش از قلب بر ظروف عهد ساسانی هم قلب نماد محبت و دوستی نمایانده شده است. از جمله، می‌توان ظرفی با نقش رامشگر و

شاهزاده را یاد کرد (تصاویر ضمیمه) که در میان این دو تصویر قلب نیز به نشانه عشقی که میانشان شکل گرفته، تصویر شده است (آرتروپ و اکرم، ۱۳۸۷ش: ۲۳۰؛ باستان: تفضلی، ۱۳۷۶ش: ۱۸، ۱۹، ۶۵، ۲۹۷، ۳۰۶؛ نیز برای جلوه آن در نظریه‌پردازی‌های مفسران اوستا: دوست‌خواه، اوستا: ۱۳۸۵ش: سی‌وهشت - سی‌ونه؛ نیز برای تأثیرپذیری دل از آیین مزدیسنا و بازتاب آن در ادبیات پارسی: معین، ۱۳۲۶ش: ۴۴، ۵۵، ۲۶۷ و ... ج.م).

بر این پایه، باید رواج ترکیب‌هایی همچون «دل آگاهی» (هات ۱۱/۲۷) و «با چشم دل دیدن» (یسنه، هات ۸/۴۵)، یا به دل افکندن (کتاب هفتم دینکرد، ۲۹/۲) را هم در متون این دوره حاکی از این دانست که از نگاه ایرانیان باستان، عواطف نقش مهمی در شکل‌گیری اندیشه انسان داشته‌اند و تأثیر قلب یا همان دل بر اندیشه و آگاهی انسان از طریق همین نقشی است که در مدیریت عواطف انسان ایفاء می‌کند (برای ترکیب‌های دیگر دل: یسنه، هات ۱۲/۳۱؛ یسنه، هات ۷/۴۸؛ آبان یشت، کرده دوم: ۱۱).

اشعار عربی پیش از اسلام

اشعار بازمانده از عصر پیش از اسلام، بازتاباننده بخشی از فرهنگ عرب آن دوره است. از اهمی که شاعران این دوره به قلب داشته‌اند، می‌توان دریافت که ایشان نیز همسو با فرهنگ ایرانی، یونانی و رومی، قلب را مرکز عواطف و احساسات انسان می‌دانسته‌اند.

الف) قلب جایگاه عشق

نخست باید گفت که در اشعار بازمانده از آن دوره رابطه عشق و ورزی با قلب به نحو گسترده‌ای توصیف شده است. مضامینی همچون شراب، شکار، غارت، بت، اسب و زن که در آنها انگاره قلب با عاشقی گره خورده فراوان است. از نگاه غالب این شاعران قلب عاشق همچون اسیری تحت فرمان معشوق جای دارد.

برای نمونه، امرؤالقیس (د ۵۴۰ م) می‌سراید: «أَعْرَكَ مَنِيَّ أَنْ حَبَّكَ قَاتِلِي / وَأَنْكَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلُ» یعنی: به خود مغرور شده‌ای؛ چون می‌دانی که دل‌بستگی تو مرا می‌کشد و قلبم هر چه امر کنی فرمان می‌برد (امرؤالقیس، ۱۴۱۰ق: ۱۶۹؛ نیز: زوزنی، ۱۴۲۳ق: ۴۵). اَعشى (د ۶۲۸ م) هم از واماندگی قلب خویش در زندان عشق می‌گوید؛ اسارتی که تنها با هوشیاری شاعر پس از یادکرد معشوقه‌اش قتیله پایان می‌یابد: «صَحَا الْقَلْبُ مِنْ ذِكْرِ قَتِيلَةٍ بَعْدَمَا / يَكُونُ لَهَا مِثْلَ الْأَسِيرِ الْمُكْبَلِ» (اعشى، بی‌تا: ۳۵۱).

مضمون مکرر دیگر در اشعار پیش از اسلام صید قلب عاشق توسط معشوق است. قلب در این اشعار به سان طعمه‌ای شناسانده می‌شود که معشوق بر آن دست یافته است و حق تصرف در آن را دارد؛ مثلا امرؤالقیس از صید و شکار قلب توسط معشوق چنین سخن گفته است: «وَهَرُّ تَصِيدُ قُلُوبَ الرِّجَالِ / وَأَفَلَتْ مِنْهَا ابْنُ عَمْرٍو حُجْرٌ»؛ یعنی: زن آوازه‌خوان گربه‌وار قلب‌های مردان را شکار می‌کند و البته، پدر شاعر، ابن عمرو حُجْر - که همواره فرزند خود امرؤالقیس را به سبب زندگی عاشقانه‌اش نکوهش می‌کرد - از دست او نجات یافته است (امرؤالقیس، ۱۴۱۰ق: ۱۱۲؛ برای دیگر نمونه‌های کاربرد قلب در اشعار عربی دوره پیش

از اسلام همچون کانون عشق: عقبه، ۱۳۹۸ش، سراسر فصل ۲. ۱).

ب) قلب جایگاه دیگر هیجانات

از انتساب پرتکرار عشق به قلب در اشعار عربی عصر پیش از اسلام که بگذریم، انتساب هیجانات عاطفی دیگر به قلب در این اشعار فراوان دیده می‌شود. انتساب افعالی همچون خشیت، ریح، اهتزاز، خوف و اجتلال (ترس شدید: ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۹۶/۱۱) به قلب، حاکی است که قلب مرکز هیجانات و عواطف دیگری مثل خوف و ترس هم به‌شمار می‌رفته است.

برای نمونه، امرؤالقیس می‌سراید: «فَبِتُّ أُكَابِدُ لَيْلَ التَّمَا... / مِ الْقَلْبِ مِنْ خَشْيَةِ مُقْشَعِرٍ»؛ یعنی طولانی‌ترین شب سال را با درد و رنج تحمل کردم؛ حال آنکه، قلب از خوف و وجل در اضطراب بود (امرؤالقیس، ۱۴۱۰ق/۱۱۳، ۱۰۳، ۲۰۵؛ برای نمونه‌های مشابه: نابغه، ۱۴۱۶ق: ۱۹؛ عنتره، ۱۴۱۲ق: ۵۹، ۱۳۶؛ حسان بن ثابت، ۱۴۱۴ق: ۲۰۶).

گاه نیز در این اشعار قلب مرکز آشفتگی و نگرانی نمایانده می‌شود؛ اضطرابی هیجانی که برخلاف ترس که نتیجه بروز پدیده‌ای واقعی و عینی است، سرچشمه‌ای مبهم دارد (فرانکن، ۱۳۸۹ش/۴۶۳-۴۶۰). برای نمونه، تأبط شرأ (د ح ۶۰۷ م) در توصیف اضطراب خویش هنگام مرگ شنفری شاعر مشهور (درگذشته در حدود ۵۵۱ م) می‌گوید چنان تپش قلب او شدید شده که قلب را از سینه برکنده است: «و یومک، یوم العبکتین، و عطفة/ عطفة و قد مس القلوب الحناجر»؛ یعنی در روز مرگت که برای سرزمین عیکنین (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ۱۹۸/۴) روزی خاص

«هواجس» یا امور گذرکننده (خلیل بن احمد، ۱۹۸۰م: ۳/۳۸۴؛ نیز ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۶/۲۴۶) به قلب گفته‌اند. گویا از دید کاربرانِ چنین تعبیری، قلب مرکز مدیریت فکر انسان است؛ یعنی همان کارویژه‌ای به آن منتسب می‌شود که از نگاه معاصران ما به مغز انتساب دارد.

چنین درکی در شواهد بازمانده از اوائل سده ۷م و با نزدیک شدن به عصر ظهور اسلام و اغلب نزد شاعران مَخْضَرَم دیده می‌شود؛ مثلاً عَنْتَرَةَ بِن شَدَّاد (د ۶۱۵ م) قلب را مرکز هواجس می‌داند: «خَرَجْتُ إِلَى الْقَرَمِ الْكَمِيِّ مُبَادِرًا / وَقَدْ هَجَسْتُ فِي الْقَلْبِ مَنِّي هَوَاجِسِي»؛ یعنی خارج شدم به سوی مردی شجاع و مهتر و افکار و ایده‌های بسیاری به قلبم خطور کرد (عنترة، ۱۴۱۲ق: ۸۸؛ همو، ۱۸۹۳م: ۲۷؛ خنساء، ۱۴۲۵ق: ۱۱۱؛ حسان بن ثابت، ۱۴۱۴ق: ۲۲۲).

در دیگر اشعار همین دوره گاه از «صحو قلب» سخن رفته است. صحو در زبان عربی به معنی ناپدید شدن ابرها در آسمان است و صحو قلب، کنایه از زوال نشانه‌های مستی از قلب و هوشیار شدن آن (ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق: ۱۴/۴۵۳). کاربرد چنین تعبیری که آشکارا هوشیاری انسان و قدرت درک مسائل را به قلب نسبت می‌دهد، می‌توان در شعر طُرْفَةَ بِن عَبْدِ (د ۵۶۹ م) بازدید؛ آنجا که می‌گوید چه بسا قلب سالم نباشد؛ ولی اطرافیان فرد را انسانی هوشیار تلقی کنند: «خَلِيلِي! لَا وَاللَّهِ مَا الْقَلْبُ سَالِمٌ / وَإِنْ ظَهَرَتْ مِنِّي شَمَائِلُ صَاحٍ»؛ یعنی دوستان! قلب من سالم نیست؛ اگرچه آثار و ویژگی‌های هوشیاری در من دیده می‌شود (طرفه، ۱۴۲۳ق: ۱۵). ظاهراً می‌خواهد بگوید وقتی قلب کسی به درد عشق مبتلا شود بیمار خواهد شد؛ هرچند

محسوب می‌شود، تو از همه دور شدی و مرگت چنان بر همه دردناک شد که نزدیک بود قلب‌ها از ناراحتی حنجره‌ها را لمس کنند (تأبط شرا، ۱۴۰۴ق: ۷۹؛ برای نمونه‌های مشابه: عبید، ۱۴۱۴ق: ۲۳؛ عنترة، ۱۴۱۲ق: ۱۹۸؛ زهیر، ۱۴۰۸ق: ۹۰).

شجاعت هم در این اشعار فعل قلب شناسانده شده است. برای نمونه، شَنْفَرَى در قصیده مشهور به لَامِيَةُ الْعَرَبِ می‌گوید: «فَأَنَّى لَمَوْلَى الصَّبْرِ أَجْتَابُ بُزَّهُ / عَلَيَّ مِثْلَ قَلْبِ السَّمْعِ وَالْحَزْمِ أَنْعَلُ»؛ یعنی من قرین صبر و شکیبایی‌ام و جامه بردباری را بر قلب شجاع خود که همچون قلب توله گرگ است می‌پوشانم و دوراندیشی را همچون کفشی به پا می‌کنم (شَنْفَرَى، ۱۴۱۷ق: ۶۹؛ برای نمونه‌ای مشابه: تأبط شرا، ۱۴۰۴ق: ۱۵۲، ۱۵۳؛ برای دیگر نمونه‌های حضور عواطف در قلب از نگاه شاعران پیشاسلامی: عقبه، ۱۳۹۸ش، سراسر فصل ۲.۲).

پ) جایگاه هوشیاری انسان

جا دارد پرسیم آیا در فرهنگ عربی پیش از اسلام، قلب همچون آنچه در شواهد بازمانده از فرهنگ یونان و روم باستان دیده می‌شود مرکز عاطفه‌ورزی بوده، یا همچون توصیفی که در فرهنگ ایرانیان و عبرانیان باستان از آن می‌شود یک ساحت وجودی به‌شمار می‌رفته، یا احیاناً مستقل از اینها همه برخوردار از انواع دیگر ادراک هم دانسته می‌شده است.

در پاسخ باید گفت شواهد این که قلب در فرهنگ عرب پیش از اسلام جایگاه افکار و اندیشه‌ها باشد، هم اندک و هم متأخر است. تنها برخی از شاعران متأخر و نزدیک به صدر اسلام از انتساب

و تلاطم‌هایی اثر‌پذیرد؛ هیجاناتی که گاه آن را زیرورو می‌کنند (نور/۳۷)، گاه تکانش می‌دهند (انفال/۲؛ حج/۳۵)، گاه چیزی را از آن خارج یا در آن وارد می‌کنند (توبه/۱۵؛ آل‌عمران/۱۵۱؛ فتح/۲۶). وانگهی، قلب افزون بر این کارکرد عاطفی، در کسب معرفت نیز کنشگری فعال است: فعالیت‌هایی شناختی دارد و جز آن که همه شنیده‌ها و دیده‌ها را دریافت و ادراک می‌کند، خود نیز می‌تواند شناخت‌هایی بی‌واسطه و مستقیم از جهان حاصل نماید (بقره/۹۷؛ شعراء/۱۹۴). افزون بر این، هرگاه موانعی پیش‌روی عملکرد او نباشند، خود فعالانه این ادراکات را به روش‌های متفاوتی پردازش و تجزیه و تحلیل می‌نماید (برای تفصیل بحث در این باره: مهروش، ۱۳۹۷، ش، ۸-۱۲).

اشارات فوق همگی نشان می‌دهند که قلب از نگاه قرآن کریم چه کارکردهایی دارد. وانگهی، برای شناخت صحیح جایگاه قلب در قرآن، آگاهی از نگرش قرآن به ساختار آن هم لازم است. به بیان دیگر، باید بدانیم که مجموع عناصر و نیروهای مؤثر بر عملکرد قلب، چه‌گونه در آن با همدیگر تعامل دارند.

الف) اکتسابات و تعمدات قلب

از نگاه قرآن، در قلب انسان همه کنش‌های ادراکی و انفعالات هیجانی یادشده با همدیگر موجب می‌شوند که فرد سرآخر به یک تصمیم برسد. در قرآن کریم از این تصمیمات یا همان دستاوردهایی که قلب کنشگرانه حاصل می‌کند، گاه با تعبیر «تعمد» و گاه با تعبیر «اکتساب» یاد و ارتباط مستقیمی میان مسئولیت انسان با هرآنچه قلب کنشگرانه به دست می‌آورد برقرار شده است.

صفات هوشیاری و بیداری را در او بازبیند (برای دیگر نمونه‌های مشابه: عنتره، ۱۴۱۲ق: ۱۰۴؛ زهیر، ۱۴۰۸ق: ۸۳؛ اعشی، بی‌تا: ۳۵۱؛ حسان، ۱۴۱۴ق: ۱۰۳؛ عقبه، ۱۳۹۸ش، سراسر فصل ۲.۳).

گویا در فرهنگ عرب عصر ظهور اسلام، انگاره قلب در آستانه یک تحول مهم قرار گرفته است: قلب که تا پیش از این بیش از هر چیز مرکز عواطف مختلف خاصه عشق تلقی می‌شده، به تدریج در اشعار نزدیک به صدر اسلام و خاصه شعراء مخضرم، برخوردار از نوعی هوشیاری و الهام و اندیشه‌شناسانده شده است.

قلب در قرآن کریم

قلبی که قرآن از آن سخن می‌گوید در سینه جای دارد، بارها در هم‌نشینی با اعضاء دیگری همچون سمع و بصر و پوست یاد می‌شود (بقره/۷؛ نحل/۱۰۸؛ زمر/۲۳)، گاه سالم است و گاه بیماری دارد (بقره/۱۰؛ احزاب/۱۲) یا آلوده می‌گردد (بقره/۲۸۳) یا کور می‌شود (حج/۴۶)، گاه سخت و گاه نرم است (آل‌عمران/۱۵۹؛ بقره/۷۴؛ حدید/۱۶)، گاه در پرده‌ای قرار می‌گیرد (انعام/۲۵؛ اسراء/۴۶)، گاه چون ظرف چیزی در آن می‌گنجاند یا چیزی در آن می‌افکنند (آل‌عمران/۱۵۱؛ حجر/۱۲؛ انفال/۱۲)، یا روی آن چیزی می‌نویسند (مجادله/۲۲)، گاه به تلاطم درمی‌آید یا حتی از جا کنده می‌شود (احزاب/۱۰؛ غافر/۱۸؛ نازعات/۸) و گاه نیز آرام می‌گیرد (بقره/۲۶۰؛ رعد/۲۸؛ فتح/۴).

قلب در قرآن از یک سو همان اوصافی را دارد که در شعر عربی عصر نزدیک به ظهور اسلام دارا است: عنصری در بدن که می‌تواند منفعلانه از هیجانان

بارها در قرآن از این سخن رفته است که انسان چیزهایی را کسب می‌کند (بقره/۲۸۱) و در یک مورد نیز این اکتسابات به قلب منتسب شده است: «...يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ» (بقره/۲۲۵). مشتقات کسب در زبان عربی به معنای دست‌یابی به ثمره کاری است که انسان متعمدانه و به غرض جلب نفع خود یا دیگری صورت می‌دهد (راغب، ۱۴۱۲ق: ۷۰۹/۱)؛ مثل طلب رزق (ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۱، ۷۱۶) یا حتی طلب فهم و آگاهی پیدا کردن از امور (طباطبایی، ۱۴۱۲ق: ۳۳۵-۳۳۶). اگر گاه به تلاش‌هایی که برای فرد گناه و خسران به‌بار می‌آورد کسب گفته شده (بقره/۲۸۶)، از آن‌رو است که ثمره کار او گناه بوده؛ گرچه او به غرض منفعتی دیگر آن را به انجام رسانده است (قس: مصطفوی، ۱۳۶۰ش: ۵۳/۱۰-۵۴). به هر روی، همواره کسب در قرآن، تلاشی است برای حصول چیزی که انسان برای خودش می‌خواهد؛ یعنی هدف از کوشش برای کسب نفع شخصی است.

شاید نمونه اکتسابات قلب که در قرآن از آن سخن رفته باشد تعصب است. گرچه از نگاه قرآن راه‌یابی محبت و نفرت و دیگر هیجانات به قلب انسان - چنان که یاد شد - اختیاری نیست، گاه در قرآن سخن از آن می‌رود که افراد خود متعمدانه و متکلفانه چیزی را در قلب خود جای می‌دهند. از جمله این اکتسابات متعمدانه حمیت و تعصب است. حمیت در قرآن یک بار به قلب نسبت داده شده است؛ جایی که سخن از آن می‌رود که چون مسلمانان برای حج به مکه شتافتند، مشرکان در قلب‌های خود حمیت و تعصبی از نوع حمیت جاهلی جای دادند (فتح/۲۶؛ برای شأن نزول آیه: طبری، ۱۴۱۵ق: ۱۳۴/۲۶). گفته‌اند واژه

حمیت از ریشه ح م و به معنای گرمایی است که در نتیجه نزدیکی به پرتوهای گرم و گدازنده یک شیء گرم‌ازا مثل خورشید یا آتش ایجاد می‌شود. بر این پایه، زمانی که قوه غضبیه در وجود انسان شدید شود از آن تعبیر به حمیت می‌کنند؛ تعبیری استعاری که در آن بالا رفتن این هیجان در فرد به شعله کشیدن آتش تشبیه شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۵۹/۱).

شاهد دیگر بر نقش کنشگرانه قلب از نگاه قرآن، توصیف آن به «تعمد» است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ...» (احزاب/۵). گفته‌اند که «تعمد» از ریشه عمد به معنی قصد کردن چیزی و متضاد سهو است (همو: ۳۴۷). بر پایه این آیه وقتی کسی مرتکب گناه خواهد شد که قلبش متعمدانه چنان کند.

اشارات قرآن به اکتسابات و تعمدات یا همان تصمیمات قلب، چنان که دیده می‌شود، با مسئولیت انسان پیوند خورده است. انسان در قرآن صرف‌نظر از این که تحت تأثیر چه عواملی قرار گیرد یا به چه شناخت‌هایی از مسائل مختلف برسد، یک ویژگی مهم دارد و آن این است که خود چیزهایی به دست می‌آورد. بر پایه قرآن گرچه قلب انسان تحت تأثیر هیجانات مختلف نیز هست، اما آنچه بر عملکردش غلبه دارد، کنشگری است و این‌گونه، قلب قادر است کنشگرانه همه هیجانات و شناخت‌های خود را درهم آمیزد و به «تصمیم» برسد. از آن سو، شخص تا زمانی مسئول اعمال خود است که قلبش متعمدانه رفتاری را «کسب» کند. گویی از نگاه قرآن، مسئولیت انسان بر عملکرد خویش عمیقاً با این قابلیت پیوند خورده که انسان می‌تواند با تکیه بر قوه ادراکی قلب خویش، با

وجود همه هیجاناتی که در قلبش راه یافته است، تصمیمی صحیح اخذ کند.

ب) بیماری‌ها و بدکارکردی‌های قلب

در قرآن از عروض بیماری‌هایی بر قلب هم سخن می‌رود که موجب می‌شوند قلب در فرایند تصمیم‌سازی نتواند چنان که شایسته است بر هیجان‌ات خود غلبه کند و در نتیجه، به شناخت‌ها یا تصمیماتی نادرست برسد. مثلاً، وجود برخی بیماری‌ها در قلب سبب می‌شود شخص به محض رویارویی با نوامیس دیگران و احساس اندک زمینه‌ارتباطی از جانب ایشان، به طمع برقراری ارتباطات نامشروع بیفتد: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...﴾ (احزاب/۳۲).

گاه ضمن بحث درباره برخی حالات نفسانی از آنها همچون بیماری‌های قلب یاد شده است؛ حالاتی همچون شک و تردید یا قساوت قلب که هر یک به نحوی بر شیوه رفتار انسان یا به تعبیر قرآنی‌اش، همان اکتسابات و تعمدات شخص اثر می‌گذارند.

برای نمونه، یک جا در باره حالت شک و تردیدی که در قلب منافقان جای دارد سخن می‌رود (برای تحلیلی از یادکرد دو نوع شک متفاوت در قرآن؛ سلمان‌نژاد، ۱۳۹۶ش: ۵۸). این تردید سبب می‌شود منافقان همواره از اتخاذ تصمیمات صریح و قاطع به‌دور مانند و برای پانهادن به عرصه‌گاه‌های دشواری همچون صحنه جنگ، آمادگی کافی نداشته باشند و بسیار از رویارویی با این قبیل موقعیت‌ها بترسند (مائده/۵۲) و گاه عذر بیاورند (توبه/۴۵).

بیماری شک و تردید چنان در قلب اینان ریشه می‌دواند که حتی در پیوندهای عاطفی خود با هم‌فکران

و نزدیکانشان دچار تردید باشند؛ چنان که سرآخر کارشان به جدایی و دوری قلب‌ها بکشد (توبه/۱۱۰). حتی ممکن است گاه در اثر همین تردیدها نگران شوند کسی همچون پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم حقیقتش را پامال کند و از همین رو به قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم راضی نشوند؛ امری که ناشی از راه‌یابی مرض شک در قلب ایشان بازنموده می‌شود (نور/۵۰).

سخت‌شدگی هم از دیگر بیماری‌ها و بدکارکردی‌های قلب است. در قرآن گاه به این سخت‌شدگی با تعبیر غلظت (آل‌عمران/۱۵۹) و گاه با تعبیر قساوت قلب (بقره/۷۴) اشاره می‌شود. برپایه این تعبیر، گویی در قرآن قلب انسان عضوی ترسیم شده است که باید برای به انجام رساندن کارویژه‌های خود، راحت و آسوده در سینه جابه‌جا شود. قلب سخت‌شده قلبی است که گویی آن را به‌شدت بسته‌اند؛ چنان که نمی‌تواند جابه‌جا شود (یونس/۸۸). در قرآن گاه میان قساوت و سخت‌شدگی قلب‌ها با شرح صدر، تقابلی آشکار دیده می‌شود (زمر/۲۲).

در دو جای قرآن سبب قساوت قلب اسرائیلیان، نقض پیمان خدا با ایشان در مراعات وظائف شرعی بیان شده است. یک مورد از این دو، حکایت بهانه‌تراشان بنی‌اسرائیل است که چون پیاپی از انجام دستور الهی برای ذبح گوساله عذر آوردند، قلبشان به‌مرور سخت شد (بقره/۷۴) و دیگر آن که چون پیمان خود با خداوند را شکستند، خدا قلوبشان را سخت کرد (مائده/۱۲-۱۳). بر پایه قرآن، چنین قساوت قلبی مانع می‌شود که شخص به خدا روی نماید. از همین رو، گاه خداوند اقوامی را به بلایای سخت گرفتار می‌کند؛ بلکه

ادراکی قلب خویش، با وجود همه هیجاناتی که در قلبش راه یافته است، مسیر درست را بیابد و تصمیمی صحیح اخذ کند (برای اشاره به این معنا: حکیم ترمذی، ۱۳۹۸ش: ۸، ۱۱، ۵۷).

پ) تأثیر عوامل بیرونی

گذشته از آن که قلب، اکتسابات و تعمداتی دارد و گذشته از آن که در مسیر دست‌یابی به این اکتسابات و تعمدات، عملکرد طبیعی آن ممکن است با بیماریهایی دچار اختلال شود، گاه تحت تأثیر عاملی دیگر نیز واقع می‌شود: خدا. در قرآن سخن از کارهای مختلفی رفته است که خدا با قلب انسان می‌کند. شاید بتوان گفت بر پایه قرآن، تنها عامل بیرونی مؤثر بر قلب، خداوند است؛ گرچه مفسران مسلمان دست‌کم از دوره تابعین به بعد، از تأثیر شیطان هم سخن گفته‌اند (مجاهد، بی‌تا: ۷۹۷/۲؛ مقاتل، ۱۴۲۴ق: ۷/۲-۸؛ نیز ابن زمنین، ۱۴۲۳ق: ۵/۱۷۵).

از نگاه قرآن، خدا بسیار به قلب انسان نزدیک است. وقتی در قرآن سخن از آگاهی بی‌مانند خدا بر اَسْرارِ اشخاص می‌رود، سبب چنین توضیح داده شده که خدا میان فرد و قلب او حائل است (انفال/۲۴)؛ به این معنا که حتی پیش از آن که خود فرد از آنچه در قلبش می‌گذرد آگاه شود، خدا از آن آگاهی پیدا می‌کند (طبری، ۱۴۱۵ق: ۹/۱۴۲-۱۴۴). این‌گونه، خدا تصرفات بسیار در قلوب می‌کند. ظاهراً عمده این تصرفات از قبیل القاء هیجاناتی در قلب یا حفظ آن در برابر انواعی از هیجانان است.

برای نمونه، خداوند گاه قلب مؤمنانی را تقویت می‌کند و از ترس بازمی‌دارد؛ مثلاً وقتی مادر موسی

قلبه‌اشان بشکند و از این حال قساوت خارج شوند و به درگاه خدا بنالند (انعام/۴۲-۴۳). کسانی که قلبی سخت‌شده دارند نیز، همانند دیگر کسانی که در قلبشان بیماری هست، با القائات شیطانی زودتر فریفته می‌شوند (حج/۵۳). این وضع در آنها استمرار پیدا می‌کند؛ تا آنجا که بی‌ایمان از دنیا بروند (یونس/۸۸) و یاد خدا را وانهند (حدید/۱۶).

بر پایه قرآن کریم این بیماری‌ها در نتیجه اعمال خود شخص در قلبش پدید می‌آیند. حفظ قلب از این بیماری‌ها چنان مهم است که گفته می‌شود روز قیامت هیچ کس را بهره‌ای نیست و مظاهر شکوه دنیوی همچون مال و فرزند بسیار، سودی نبخشند؛ بلکه فقط کسانی سود می‌برند که با قلبی سالم نزد خدا حاضر شده باشند (شعراء/۸۸-۸۹). جای دیگر، شیوه برخورد حق‌جویانه و شجاعانه ابراهیم علیه السلام که در برابر پدر و قوم خویش ایستاد و بت‌پرستی ایشان را نکوهش کرد، نتیجه برخورداری او از همین سلامت قلب شناسانده می‌شود (صافات/۸۴).

بر این پایه می‌توان گفت که دو حالت بیمارگونه قلب، یعنی اضطراب بیش از حد و سخت‌شدگی، یکی نتیجه آن است که قلب دائم دچار تپش و اضطراب زیاده از حد باشد و آرام و قرار نیابد؛ و دیگر نتیجه آن که قلب چنان استوار و ثابت باشد که در آن هیچ تحرکی صورت نگیرد. به نظر می‌رسد شیوه عملکرد قلب در قرآن با تقلب و اضطرابی همیشگی پیوند خورده است. حالت بهینه آن است که قلب، تپش و اضطراب داشته باشد؛ اما این تحرکات و اضطرابات از حد نگذرد و به آرامش و اطمینان منتهی شود. انسان اگر قلبی سلیم داشته باشد، می‌تواند با تکیه بر قوه

قرآن به آگاهی خدا از آنچه در قلبها می‌گذرد، اشاره شده است؛ گاه با تعبیری همچون «یعلم الله ما فی قلوبهم» (نساء/۶۳؛ انفال/۷۰؛ احزاب/۵۱؛ فتح/۱۸) و گاه با تعبیری همچون «ان الله علیهم بذات الصدور» (آل عمران/۱۱۹، ۱۵۴) و تعابیر مشابه در سوره‌های دیگر.

تصرف خدا در قلبها لزوماً از نوع تصرف بی‌واسطه و مستقیم نیست. همین که خدا مثلاً در جنگ به مؤمنان یاری رساند و پیروز شوند و آتش انتقام در قلبشان فروکش کند، تأثیر خدا بر قلب ایشان است (توبه/۱۴-۱۵). به‌واقع باید از تأثیر خدا بر قلب تفسیری موسع کرد و آن را به معنای تأثیر همه عوامل بیرونی بر قلب انگاشت.

ث) دستاوردهای عملکرد قلب

بر پایه قرآن کریم فعل و انفعالات قلب دستاوردهایی را به‌همراه دارد. قلب از دریافت و پردازش حقایق به نتایجی همچون علم، ایمان، تقوی و هدایت می‌رسد. اولین دستاورد قلب از دریافت و پردازش حقایق، علم و دانایی است. گرچه در قرآن به‌صراحت علم و دانایی دستاورد قلب نمایانده نشده، اشاراتی غیرمستقیم به این معنا در آن می‌توان یافت که جایگاه علم و دانایی قلب انسان است؛ مثلاً، در جایی (بقره/۱۱۸) شباهت در قلوب موجب شباهت میزان آگاهی‌ها و دانایی‌ها دانسته شده است. این به‌طبع زمانی معنا دارد که میان علم و آگاهی انسان و قلب او رابطه‌ای محکم برقرار باشد. افزون بر این، در دو جای دیگر از قرآن میان کسب آگاهی انسان از امور با حالاتی که در قلبش ایجاد می‌شود پیوند برقرار شده است. یک جا گفته

علیه السلام نگران سرنوشت کودک خویش بود و در اندوه و خوف به سر می‌برد، خداوند به قلبش الهام کرد که اندوه نخورد و هراس نداشته باشد؛ بلکه کودک را شیر بنوشاند و بعد به دریا افکند (قصص/۷). در ادامه گفته می‌شود خداوند قلب مادر موسی علیه السلام را - که از شدت خوف و اندوه تهی گشته و چیزی نمانده بود که این هیجانات خود را در رفتارهای آشکار او جلوه‌گر کنند - چنان دوباره به هم پیوست که از مؤمنان باشد (قصص/۱۰)؛ برای نمونه‌های دیگر تقویت قلب مؤمنان: انفال/۱۱؛ کهف/۱۴؛ برای محکم کردن قلب فرعونیان در کفر: یونس/۸۸). به‌عکس، گاه نیز خدا کاری می‌کند که در قلب انسان شک یا حتی انکار و نفی راه یابد. در قرآن دو جا پس از آن که از استهزاءها و انکارهای کافران سخن می‌رود، گفته می‌شود خداوند این رفتارها را به قلب ایشان راه داده است (حجر/۱۲؛ شعراء/۲۰۰).

به همین ترتیب، گاه خداوند هیجاناتی همچون خشم را از قلب انسان‌ها می‌زداید (توبه/۱۴-۱۵)، گاه در قلبها کینه جای می‌دهد (حشر/۱۰)، گاه قلب افرادی را تطهیر می‌کند که ایمان بیاورند (مائده/۴۱)، گاه قلب کسی را از چیزی غافل می‌کند (کهف/۲۸) و آن را از توجه به چیزی بازمی‌دارد (صف/۵) و گاه نیز بر قلب کسی مهر یا به تعبیر خود قرآن، ختم و طبع می‌زند؛ چنان که نتواند اموری را درست متوجه شود (اعراف/۱۰۰). گاه نیز خدا امری را در قلب انسان می‌آراید (حجرات/۷). سرآخر، خداوند قلبها را به تقوا می‌آزماید (حجرات/۳).

سبب این که خدا چنین تصرفاتی در قلب انسان می‌تواند بکند، علم خدا به قلبها است. در جای‌جای

می‌شود خدا بر قلبهاشان مهر نهاد؛ پس نمی‌توانند بدانند (توبه/۹۳). جای دیگر گفته می‌شود کسانی که نمی‌دانند، خدا بر قلبشان مهر می‌نهد (روم/۵۹).

دستاورد دیگر فعالیت‌های قلب، ایمان است. در شماری از آیات قرآن کریم، ایمان چیزی است که اگر در قلب کسی راه نیابد، او نباید خود را مدعی برخورداری از ایمان بداند (مائده/۴۱؛ نحل/۲۲؛ حجرات/۱۴). گاه نیز در قرآن ایمان با اطمینان قلب هم‌نشین شده است (رعد/۲۸)؛ گویی اطمینان قلب و آرام و قرار گرفتن آن هم دستاورد غیرمستقیمی است که قلب وقتی به ایمان رسید، آن را نیز حاصل می‌کند.

دستاورد دیگر فعالیت‌های قلب هدایت است. از باهم‌آیی هدایت و قلب در قرآن می‌توان دریافت که قلب نقش اساسی در هدایت انسان دارد. برای نمونه، در جایی از قرآن برای راه‌یابی و هدایت انسان برخورداری از قلبی که در پرده نباشد و گوش‌ی که سنگین نگشته باشد، ضروری بازنموده می‌شود (کهف/۵۷). گویی هدایت انسان درگرو دو عضو قلب و گوش است: انسان باید پیام الهی را با گوش بشنود و با قلب در آن تفقه کند. گاه قرآن کریم راه یافتن هدایت در قلب را نتیجه ایمان دانسته است (تغابن/۱۱).

وانگهی، ممکن است پس از هدایت، قلب دوباره دچار انحراف و میل به باطل شود؛ چنان که از دعای صاحبان قلب این معنا را می‌توان دریافت: ﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا﴾ (آل‌عمران/۸). این‌گونه، حتی پس از آن که در قلب انسان آگاهی راه پیدا کرد و فرد به ایمان و هدایت رسید، باید قلب ثمره مهم دیگری نیز حاصل کند؛ ثمره‌ای که خداوند قلب مؤمنان را به آن می‌آزماید: تقوا.

تقوا یعنی خویشترداری از آنچه فرد را به گناه می‌کشاند (راغب، ۱۴۱۲ق: ۸۸۱/۱). در قرآن دو بار تقوا به قلب منتسب و در هر دو بار، توجه به شعائر و آداب مذهبی در مقام رویارویی با آیین‌ها و تشریفات دینی یا حضور در پیشگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نشانه شکل‌گیری چنین تقوایی در قلب انسان بازنموده شده است. یک جا به آزمایش قلب مؤمنان از حیث تقوا اشاره می‌شود (حجرات/۳). بر پایه آن آیه، برخورداری قلب از تقوا سبب می‌شود شخص در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم متواضعانه ظاهر شود و به طبع، پیروزی در چنین آزمونی بخشایش و آمرزش الهی و پاداش بزرگ همراه دارد. جای دیگر در سخن از بزرگداشت آداب حج، توجه به شعائر و آیین‌های حج و گرامی‌داشت آنها را نشانه وجود تقوا در قلب می‌شناساند (حج/۳۲). تأکید قرآن بر این که قوه خویشترداری فرد یا همان تقوا در قلب جای دارد، باز نشانه همان است که در قرآن قلب مرکز خواست‌ها و اراده‌های انسان تلقی می‌شود.

سراخر، توجه به این نکته شایان تأمل است که دسته‌ای از موانع موجب می‌شوند فرد حتی پس از آن که در فعالیت‌های شناختی قلبی خود معرفتی حاصل کرد، از دستاوردهای آن فعالیت شناختی محروم شود. برای نمونه، جایی سخن از بادیه‌نشینانی می‌رود که می‌پنداشتند پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم و مؤمنان دیگر نزد کسانشان باز نخواهند گشت؛ پنداری که شناخت‌های پیشین ایشان را تحت‌الشعاع قرار داده و بی‌اثر کرده است (فتح/۱۱-۱۲).

بحث و نتیجه‌گیری

شاید بتوان گفت که وجه جامع درک فرهنگ‌های پیشاقرآنی از انگاره قلب کارکرد عاطفی آن است. قلب از نظر اندیشمندانی همچون افلاطون و ارسطو اصلی‌ترین مرکز احساسات و عواطف در نظر گرفته می‌شد و از نظر جالینوس و پیروانش گرچه افزون بر عواطف جایی برای شکل‌گیری افکار هم بود، در قیاس با کبد که مرکز اصلی شکل‌گیری اخلاط اربعه محسوب می‌شد جایگاه کلیدی و مهمی در هدایت فکر و عواطف نداشت.

به نظر می‌رسد قرآن با رویکردی متفاوت به مسئله، از یک سو همان رویکرد رایج در فرهنگ دینی قوم بنی‌اسرائیل را ترویج کرد که قلب را نماد یک ساحت وجودی دیگر برای انسان می‌دانستند؛ و از دیگر سو، همسو با تحول فرهنگی ناشناخته‌ای که در شعر شعرای نزدیک به عصر ظهور اسلام دیده می‌شود، برای قلب افزون بر کارکرد عاطفی، نقشی مهم نیز در شکل‌گیری افکار و عواطف قائل شد.

این‌گونه، قرآن از یک سو قلب را مرکز عواطف و هیجان‌ات و از دیگر سو مرکز ادراکات، اکتسابات و تعمدات شناساند. از یک سو تأکید رفت قلب از طریق تذکر، سمع و وحی می‌تواند حقایق را دریافت کند و با تعقل، تفقه و تدبیر به تحلیل داده‌ها بپردازد؛ و از دیگر سو گفته شد وقتی شخص می‌تواند به شناخت و تصمیم صحیح دست یابد که هیجان‌ات قلب اندازه‌ای بهینه (نه اندک و نه بسیار) داشته باشند.

منابع

- قرآن کریم.

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد (بی‌تا). *التفسیر*. به کوشش اسعد محمد طیب. صیدا: المكتبة العصرية.
- ابن زمنین، محمد بن عبدالله (۴۲۳ق). *التفسیر*. به کوشش ابو عبدالله حسین بن عکاشه و محمد بن مصطفی کنز. قاهره: دار الفاروق الحدیثه.
- ابن فارس، احمد (۱۳۹۹ق). *معجم مقاییس اللغة*. به کوشش عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار الفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵هـ). *لسان العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
- احمدی، محمدنبی؛ حاج زین‌العابدینی، عباس (۱۳۹۱ش). «رمز و راز واژه قلب در قرآن کریم». *الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية وآدابها*. شماره ۲۲.
- أعشی، میمون بن قیس (بی‌تا). *الدیوان*. به کوشش محمد حسین. قاهره: مکتبه الآداب.
- افلاطون، جمهور (۱۳۵۳ش). *ترجمه محمد حسن لطفی*. تهران: چاپخانه خوشه.
- *اوستا* (۱۳۸۵ش). به کوشش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- آرتریوپ و فیلیس اکرم (۱۳۸۷ش). *سیری در هنر ایران*. به کوشش سیروس پرهام. تهران: علمی و فرهنگی.
- بلاغی، محمد جواد (۱۹۳۳م). *آلاء الرحمن*. صیدا: مطبعة العرفان.
- *بیان الفرق بین الصدر والقلب والفتواد واللب* (بی‌تا). منسوب به حکیم ترمذی. به کوشش احمد عبدالرحیم سایح. قاهره: مرکز الكتاب للنشر.
- تأبط شرّاً (۱۴۰۴هـ / ۱۹۸۴م). *الدیوان*. به کوشش علی ذوالفقار شاکر. بی‌جا: دار الغرب الاسلامی.

- تستری، سهل بن عبدالله (۱۴۲۳ق). *التفسیر*. به کوشش محمد باسل عیون السود. بیروت: منشورات محمد علی بیضون/دارالکتب العلمیه.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶ش). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- جالینوس (بی تا). *منافع الاعضاء*. ترجمه حنین بن اسحاق. نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی فرانسه، بخش نسخه های خطی، شماره ۲۸۵۳ از نسخه های عربی^۱.
- جالینوس (۲۰۱۶م). *شرح بر مقاله دوم از کتاب اپیدمیای تألیف بقراط*. مقاله ششم. ترجمه عربی حنین بن اسحاق. به کوشش یووه واگپول و سیمون سوین. جلد دوم. برلین: والتر ده گرویتار^۲.
- حسان بن ثابت (۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۴م). *الدیوان*. به کوشش عبدالله مهتا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- حسن زاده، مهدی و مرتضوی، محمد (۱۳۹۵ش). «معناشناسی فؤاد در قرآن کریم». *پژوهش های زبان شناختی قرآن*. شماره ۱۰.
- خطیب تبریزی (۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۲م). *شرح دیوان عترة*. به کوشش مجید طراد. بیروت: دارالکتب العربی.
- خلیف بن احمد (۱۹۸۰م). *العین*. به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- خنساء (۱۴۲۵هـ / ۲۰۰۴م). *الدیوان*. به کوشش حمدو طماس. بیروت: دارالمعرفه.
- دلیری، محمد (۱۳۹۵ش). «دلالت های تربیتی معناشناسی قلب در قرآن کریم». *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. شماره ۹. صص ۸۱-۱۰۶.
- دینکرد هفتم (۱۳۸۹ش). به کوشش محمد تقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. به کوشش صفوان عدنان داودی. دمشق / بیروت: دارالعلم / الدار الشامیه.
- رضی، هاشم (۱۳۵۰ش). *زرتشت و تعالیم او*. تهران: فروهر.
- زوزنی، حسین بن احمد (۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م). *شرح المعلقات السبع*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- زهیر بن ابی سلمی (۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م). *الدیوان*. به کوشش علی حسن فاعور. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سلمان نژاد، مرتضی (۱۳۹۶ش). «بازخوانی مفهوم شک در قرآن کریم». *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*. شماره ۱۰.
- سندویی، حسن (۱۴۱۰هـ / ۱۹۹۰م). *شرح دیوان امرؤ القیس*. به کوشش اسامه صلاح الدین منیمه. بیروت: دار احیاء العلوم.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۳ق / ۱۹۶۴م). *التبیان فی تفسیر القرآن*. به کوشش احمد حبیب قصیر عاملی. نجف: دار احیاء التراث.
- طباطبایی، حسن (۱۳۷۶ش). «قلب در قرآن». *بینات*. شماره ۱۳. صص ۳۰-۳۵.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۲ق). *المیزان*. قم: جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). *مجمع البیان*. به کوشش محمدجواد بلاغی. تهران: انتشارات

1. Bibliothèque nationale de France, Département des manuscrits, Arabe 2853.

2. Galen, Commentary on Hippocrates' Epidemics, Book II, Parts I-VI, Edition of the Arabic version and English Translation by Uwe Vagelpohl with Simon Swain, Vol. II, Berlin, Walter de Gruyter, 2016.

- ناصر خسرو.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۷۲ق). *الجامع لاحکام القرآن*. به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی. قاهره: دارالشعب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۵ق). *التفسیر*. به کوشش خلیل میس و صدقی جمیل عطار. بیروت: دار الفکر.
- مجاهد بن جبر (بی تا). *التفسیر*. به کوشش عبدالرحمان طاهر سورتی. بیروت: المنشورات العلمية.
- طرفه بن عبد (۱۴۲۳هـ / ۲۰۰۲م). *الديوان*. به کوشش مهدی محمد ناصر الدین. بیروت: دارالکتب العلمية. منشورات محمد علی بیاضون.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۷ش). «تفسیر قرآن کریم: سوره بقره (آیات ۸-۱۲)». به کوشش احمد فقیهی. *قرآن شناخت*، شماره ۲.
- عبدالباقی، محمد فؤاد (۱۳۶۴ش). *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن*. تهران: اسلامی.
- معین، محمد (۱۳۲۶ش). *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی*. تهران: دانشگاه تهران.
- عیبید بن ابرص (۱۴۱۴هـ / ۱۹۹۴م). *الديوان*. به کوشش اشرف احمد عدرة. بیروت: دارالکتب العربی.
- مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۴ق). *التفسیر*. به کوشش عبدالله محمود شحاته. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- حکیم ترمذی، محمد بن علی (۱۳۹۸ش). *الفروق*. به کوشش شمس الدین عزیزپور و فرهنگ مهروش. ضمیمه پایان نامه دکتری علوم قرآن و حدیث. دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان با عنوان تصحیح و تحلیل محتوای کتاب الفروق الصغیر حکیم ترمذی.
- مهروش، فرهنگ؛ عقبه، بگم (۱۳۹۷ش). «کارکرد قلب در قرآن کریم». *مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال دوم. شماره ۴.
- عقبه، بگم (۱۳۹۸ش). *تحول انگاره قرآنی «قلب» در فرهنگ اسلامی*. رساله دکتری علوم قرآن و حدیث. دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان.
- غنتره بن شداد (۱۸۹۳م). *الديوان*. به کوشش خلیل خوری. بیروت: مطبعة الآداب.
- نوحاس، احمد بن محمد (۱۴۰۹ق). *معانی القرآن*. به کوشش محمد علی صابونی. مکه: جامعة ام القرى.
- نابعه ذبیانی (۱۴۱۶هـ / ۱۹۹۶م). *الديوان*. به کوشش عباس عبدالساتر. بیروت: دار الکتب العلمية.
- نعيم امینی، ام سلمه (۱۳۸۸ش). *معناشناسی قلب در قرآن*. پایان نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث. دانشگاه اصفهان.
- وندیداد (۱۳۷۶ش). به کوشش هاشم رضی. تهران: فکر روز.
- وهاب، ولی؛ بصیری، میترا (۱۳۷۹ش). *ادیان جهان باستان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرانکن، رابرت (۱۳۸۹ش). *انگیزش و هیجان*. ترجمه حسن شمس اسفندآباد و دیگران. تهران: نشر نی.
- فعالی، محمد تقی (۱۳۸۰ش). «قلب». *قیسات*. شماره ۱۹.

- Alberti, Fay Bound (2010). *Matters Of The Heart*; History, Medicine. and Emotion, Oxford university press.
- Cheyne Rev. (1903). "Heart". *Encyclopedia Biblica*. vol. II. London: MacMillan.
- Donleavy, Pamela & Shearer, Ann (2008). *From Ancient Myth To Modern Healing: Goddess of Heart-Soul, Justice and Reconciliation*. New York: Routledge.
- Eijk, Philip Van der (no date). "Body and Spirit in Greek medicine and philosophy" in the internet portal of the *Royal College of Psychiatrists*.
"www.rcpsych.ac.uk/pdf/Philip van der Eijk Body and Spirit in Greek medicine and philosophyx.pdf". retrieved at 29 June 2018.
- Erikson, Robert A. (1997). *The Language of the Heart 1600-1750*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Meslin, Michel (1987). "Heart". *Encyclopedia of Religion*. tr. from French by Kristine Anderson.
- Sharifian, Farzad (2008), "Conceptualizations of del 'heart-stomach' in Persian", in the book *Culture, body, and language: Conceptualizations of internal body organs across culture*.
- Zargaran, Arman (2014), "Ancient Persian Medical views on the heart and blood in the Sassanid era (224- 637 AD)", *International Journal of Cardiology* 172 (2014) 307-312.

ضمیمه



ملاحظه می‌شود نوازندگان و خدمتکاران پادشاه را احاطه کرده‌اند و به‌نوعی ابراز علاقه و محبت قلبی‌شان را به او نشان می‌دهند. تصویر سمت چپ مربوط به ظرفی است که در موزه ارمیتاژ با نشانی زیر نگهداری می‌شود (آرتروپ، ۱۳۸۷ش: ۲۳۰). تصویر سمت راست مربوط به ظرفی است که در پایگاه موزه اسرائیلی اورشلیم نگهداری می‌شود.:

<https://nujaa.com/Arts/plate-depicting-a-drinking-party-in-the-sassanian-persian-style>

قلب در ایران باستان مرکز عاطفه، مهرورزی و آگاهی بوده است. یکی از شواهد این امر آثار هنری بازمانده از دوره ساسانیان است؛ مثلاً نقوش قلب در ظروف عهد ساسانی که در تصاویر بالا مشاهده می‌شود حاکی از آن است که قلب نماد عشق و محبت و ابراز احساسات بوده است. یکی از عرصه‌های ابراز عشق و احساسات، جشن‌هایی است که شاهزاده‌ها به مناسبت‌های مختلف برپا می‌کردند. چنان که در تصاویر